

خمر

خبرنامه‌ی مکتبک شریف
دوره‌ی ۳۰، شماره‌ی ۶، خرداد ۱۴۰۲

نهال به‌سے سال

گرد درخت...



ویژہ‌نامہ‌ی سی سالگی محور

۱	سرمقاله
۱	دستور پخت خمش
۲	هفت هزار دلار جایزه
۳	دورهمی شیرین
۴	ترسیم آینده یک مهندس
۵	چراغی برای راهی روشن
۵	یاد باد آن روزگاران، یاد باد
۷	یک شیرینی پردردسر
۷	فرار اجباری از زندگی تک بعدی
۸	رنگ و بوی زندگی
۹	بسی رنج بردیم در این محوری



سرمقاله

مریم کریمی جعفری
۹۹ مکانیک

نزدیک می‌شود؟ آیا محور سی‌ساله تجربه کافی را دارد؟ مطمئناً این گونه نیست. محور سی‌ساله هنوز نمی‌تواند در جایگاه بزرگان باتجربه قرار گیرد؛ اما پرشورتر و پرانرژی‌تر از قبل می‌تواند به راه خود ادامه دهد. برای محور هر سال یک شروع تازه است. او هر سال با آدم‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌شود و از هریک چیزی جدید یاد می‌گیرد. هر سال کارهای نیمه‌تمامی را تکمیل و ایده‌های جدیدی را پیاده‌سازی می‌کند. محور هر سال کمی رشد می‌کند و کمی خلق و خویش را تغییر می‌دهد تا با نسل‌های جدید روبه‌رو شود. شاید هم کمی پشت و رو شود تا به مذاق همه خوش آید! محور سی‌ساله هنوز به تعداد آدم‌هایی که آن‌ها را ندیده، تصمیم‌های نگرفته و راه‌های نرفته دارد. او خیلی قدرتمند است و به این راحتی از پا در نمی‌آید.

بهار سی‌سالگی، آغاز جوانی

سی‌سالگی که بر محور گذشت پر از فراز و فرود بود؛ شاید پر از راه‌های نرفته و حتی پر از موفقیت‌های بسیار. شاید مواقعی نقشش کم‌رنگ شده باشد، اما همیشه بوده است. محور همیشه خانه‌ای بوده برای دانشجویانی که سرشان برای انجام کاری درد می‌کند؛ خانه‌ای پر از اتفاقات شگفت‌انگیز! محور محفلی برای گرد هم آمدن و هم‌اندیشی نیز بوده است. شاید بتوان گفت که محور، خانواده‌ای است با تمام ماجراهایی که در یک خانواده اتفاق می‌افتد.

سی‌سال برای محور چیزی نیست. می‌گویند وقتی سی‌ساله می‌شوی، یعنی هنوز جوانی ولی باتجربه. سی‌سالگی چیزی شبیه سه‌شنبه است؛ شبیه ساعت‌های بعد از ظهر. برای بعضی کارها دیر است و برای بعضی کارها زود. اما آیا سی‌سالگی محور به‌معنای این است که آن شور و شوق قبل را دیگر نخواهد داشت و به پایان زندگی خود



دستور پخت خمش

زهرا کریمی
۹۸ مکانیک

ویراستاران اما همیشه از دقیق‌ترین، نکته‌سنج‌ترین و به‌دولاین‌بران‌ترین قشر جامعه هستند و به سردبیر اجازه می‌دهند آب خوشی از گلویش پایین برود. البته به‌زودی عوضش را درمی‌آورند! یادداشت‌ها به محض رسیدن به دست ویراستاران، به‌نحوی چکش‌کاری و صیقل داده می‌شوند که مولای درزش نمی‌رود! همه نیم‌فاصله‌ها به متون تزریق شده و همه کلمات فرنگی، فارسی می‌شوند. اما دور باد دعوی بین دو ویراستار درباره آنکه «تهران یا تهران؟»، «غذایشان یا غذایشان؟» و ...؛ چون هرگز نمی‌توان پایانی برای آن متصور شد! البته امیدوارم دو مثال اخیر، از دست ویراستاران عزیز، جان سالم به در برده باشند تا شما خواننده گرامی، منظور بنده را دریابید!

خان هشتم، صفحه‌آرایی است. صفحه‌آرای هنرمند و ماهر طبیعتاً سخت پیدا می‌شود؛ چراکه در شریف، هنرمند کمیاب است و بسی پرخواهان! البته سردبیری که توانسته از خان نگارندگان و ویراستاران بگذرد، قطعاً می‌تواند به مصائب مسیر صفحه‌آرایی فائق آید! فقط کافی است چندی بیشتر جگرش ریش شود. به‌زودی کار تمام است و مجله، آماده انتشار. وقتی صفحه‌آرا، فایل نشریه را ارسال می‌کند، سردبیر دم عمیقی می‌گیرد و هنگام بازدم، نفس در گلویش گیر می‌کند؛ زیرا وقت آن است که ویراستاران عوض آن آب خوشی را که از گلو سردبیر پایین رفته، دریابوند! ایرادها و اشکال‌های نگارشی و زیبایی‌شناختی و فلسفی و ... دانه‌دانه زیر چشم‌های ریزبین ویراستاران، ظاهر می‌شوند!

خلاصه، زمانی که همه، رضایت به انتشار می‌دهند، سردبیر همچون مادری نظاره‌گر شکوفایی فرزندش، مجله را منتشر می‌کند و هر سین و فوروارد و لایک و کامنت، یک جان به جان‌های از دست‌رفته سردبیر اضافه می‌کند. حالا که دیگر طلسم کرونا شکسته و نسخه‌های چاپی را می‌توان در دست خوانندگان مشاهده کرد، سردبیر چنان شغفی می‌یابد که خود را مستعد پیگیری ده‌ها شماره دیگر، جهت تدوین و انتشار می‌بیند!

از زمانی که خمش جوانه زد، نهالی شد و اکنون که نزدیک است درختی تنومند شود، سردبیرها، نویسنده‌ها، ویراستارها و صفحه‌آراها آمده و رفته‌اند و خان‌های بسیار گذرانده‌اند. گویی با تورق هر شماره جدید از نشریه، می‌توانی شماره‌های بی‌شماری را که از سال‌ها پیش تدوین و منتشر شده‌اند، ببینی!

ماجرای کاغذهای در دستان شما

خمش، خبرنامه مکانیک شریف، به‌نظر خلافت‌ترین اسمی است که می‌تواند شناسه مجله دانشکده مهندسی مکانیک باشد. رسم قشنگی است که هر سال، ورودی‌های بالاتر، پای ورودی‌های پایین‌تر را به خمش باز می‌کنند، تا اینکه پس از سال‌ها، این اسم بیانگر خاطرات شیرین زیادی برای ورودی‌های مختلف دانشکده می‌شود. خمش، هم خواندنش جذاب است و هم نوشتنش؛ اینکه مجله‌ای را بخوانی که گاهی یادداشت‌هایش در زمره بهترین متون قرار می‌گیرند یا گاهی صفحه‌آرایی‌اش به‌طرز عجیبی حرفه‌ای و چشم‌نواز است، بسیار جذاب و دلنشین است. وقتی چنین مجله غنی‌ای را نتیجه همکاری بی‌چشم‌داشت و بی‌دست‌مزد جمعی از هم‌دانشکده‌ای‌هایی می‌یابی که احتمالاً دانش تخصصی هم در زمینه چاپ نشریه ندارند، احتمالاً بیش از پیش از تورقش به وجد می‌آیی.

ساعت‌ها فکر و توانمندی صرف هر شماره می‌شود تا بشود آنچه که باید باشد! آغاز هر شماره از یک ایده برای موضوع اصلی آن، شروع می‌شود. در ادامه، آن موضوع پخته و پرداخته می‌شود تا از آن ریزموضوعاتی جهت نگارش، توسط اعضای تحریریه، استخراج شود. سردبیر تلاشگر که همیشه پیگیرترین و منظم‌ترین عضو بوده و هست و باید باشد، بنای چک‌وچانه با نگارندگان می‌گذارد. از آنجا که نگارندگان خمش، در اصل نگارنده نبوده و دانشجو هستند، همیشه یک پایشان گیر ددلاین یا کوئیزی است سخت جان‌فرسا! پس، سردبیر باید کفش آهنین بر پای کند و در مسیر کسب رضایت نگارندگان، خم به ابرو نیاورد. البته گویا از آینده‌های بسیار دور نوید آن می‌رسد که نگارندگان فوج فوج به‌سمت سردبیر آمده و ایشان به‌جای درماندگی در کویر نویسندگان، در دریای گزینش داوطلبان غرق می‌شود!

پس از این مرحله، سردبیر دهنده فرصتی بس کوتاه می‌یابد تا نفسی تازه کند. اما همان‌طور که ذکر شد، این فرصت، بس کوتاه است و باید به‌زودی در مسیر دریافت یادداشت‌ها از نویسندگان، کفش‌ها و چکمه‌ها بدر! گویند هر ۳۶۵ روز یک بار، نویسنده‌ای همچون گلی از گل‌های بهشت، می‌شکفت که یادداشتش را پیش از ددلاین، تحویل سردبیر می‌دهد! وگرنه، در حالت عادی، سردبیر بیچاره باید تقاص تمام گناهان کرده و نکرده‌اش را در زندگی پس بدهد تا بتواند نگارندگان را یافته و یادداشت‌ها را از خرخره‌هایشان بیرون بکشد!



سبحان رحمانی
۹۶ مکانیک، ۹۸ ارشد، ۱۴۰۰ دکتری

مسابقه‌ای برای ارتقای پیشتر پا صنعت

این روزها در دانشگاه عباراتی همچون کارآفرینی و ارتباط با صنعت را زیاد می‌شنوید؛ به راستی این‌ها چیستند؟ آیا یک معمای پیچیده‌اند که کسی نمی‌تواند حلشان کند؟ عباراتی که کسی نمی‌تواند تعریف درستی از آن‌ها به ما بدهد؟ البته فقط همین نیست؛ موارد مشابه دیگری را نیز شنیده‌اید یا خواهید شنید؛ «درس‌هایی که در دانشگاه می‌خوانید کاربردی نیستند»، «الآن در محل کارم از درس‌هایی که خوانده‌ام استفاده نمی‌کنم» و ...

در سخنان بسیاری از فارغ‌التحصیلان و دوستانمان که هم‌اکنون در حال کار در شرکت‌های مختلف هستند، کلمهٔ مشترکی را می‌توان پیدا کرد؛ «مهارت». کلمه‌ای که به گفتهٔ بسیاری از افراد، حلقهٔ گمشده‌ای است که نبود آن در کنار مفاهیمی که در دانشگاه می‌آموزیم، عامل بسیاری از مشکلات این روزهای ماست. اما سؤالی که پیش می‌آید این است که مهارت در چه چیزی؟ در پاسخ می‌توان گفت مهارت در هر چیزی که فکرش را بکنید! از مهارت در کارهای فنی مانند توانایی ساخت، ماشین‌کاری و کار با نرم‌افزارهای مختلف گرفته، تا مهارت در موارد عمومی‌تر مانند توانایی کار تیمی، مدیریت و شکست یک مسئله به موارد ریزتر. آیا این مهارت‌ها با درس‌هایی که در دانشگاه می‌خوانیم، به‌دست می‌آیند؟ جواب واضح است! پس باید آن‌ها را در کجا کسب کنیم؟ به مطالب بالا چالش‌هایی مانند عدم وجود انگیزه، نداشتن آگاهی کافی از آیندهٔ کاری در رشتهٔ مهندسی مکانیک و ... را نیز اضافه کنید! حال باید چه کرد؟

طی سال‌های گذشته، اقدامات زیادی برای رسیدن به راه حل این مسائل، صورت گرفته و راهکارهایی هم توسط اساتید، فارغ‌التحصیلان و دانشجویان ارائه شده است. راه‌های گوناگونی امتحان شده و می‌شود؛ ولی شاید یکی از بهترین بسترها برای سنجش و کسب مهارت‌های مختلف، شرکت در مسابقات علمی باشد. به‌خصوص اگر مسابقه در نهایت به ساخت یک محصول مهندسی بینجامد. به‌صورت پیش‌فرض، با شرکت در مسابقه‌ای که با ساخت یک وسیله همراه است، دانش و مهارت‌های فنی شما سنجیده می‌شود و زمانی که با یک «تیم» روی سؤال مسابقه کار می‌کنید، مهارت‌های عمومی‌تر شما نیز تقویت می‌شود. داشتن مسابقه‌ای برای دانشجویان که با یک مسئلهٔ برآمده از دل صنعت همراه باشد، نزدیک شدن دانشجویان و صنعت به یکدیگر را به همراه خواهد داشت و باعث می‌شود که این دو، زبان یکدیگر را بهتر بفهمند. اگر موضوع مسابقه به‌گونه‌ای باشد که در کنار کسب مهارت‌های مختلف، مسائل کشور نیز حل شده و در راستای پیشرفت کشور نیز گامی برداریم، با یک تیر چندین نشان زده‌ایم!

این مطالب در دورهٔ ۲۵ محور، باعث جرقه‌ای در ذهن چند نفر از اعضای شورای مرکزی شد. جرقه‌ای که در محور ۲۶ پیگیری شد و بالاخره به ثمر نشست. تصمیم گرفتیم یک مسابقه برگزار کنیم؛ مسابقه‌ای ملی و هدفمند! با صحبت و مشورت با بسیاری از اساتید و کارشناسان به این نتیجه رسیدیم که شاید بهترین بستری که بتواند به چالش‌های مطرح‌شده بپردازد، برگزاری یک مسابقه باشد. مسابقه‌ای که به تولید یک محصول ختم شود و با کار تیمی همراه باشد.



«مسابقهٔ ملی مکانیک برتر» با همکاری اتحادیهٔ انجمن‌های علمی مهندسی مکانیک ایران در راستای دغدغه‌هایی که بیان شد، شکل گرفت. مسابقه‌ای که شروع کارهایش به اردیبهشت ۹۷ برمی‌گردد؛ زمانی که افراد زیادی تلاش کردند تا بتوانند برای اولین بار در انجمن علمی دانشکدهٔ مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف، یک مسابقهٔ ملی برگزار کنند. در این مسابقه سعی شد به دغدغه‌هایی که پیش از این گفته شد پرداخته شود و خروجی قابل قبولی داشته باشد. از ابتدا به سراغ مراکز صنعتی گوناگون رفتیم و از صاحبان صنعت برای طرح مسابقه کمک گرفتیم تا بتوانیم به بهترین شکل، مسئلهٔ این مسابقه را طراحی کنیم. با همراهی حامی اصلی این مسابقه، موضوعی انتخاب شد که هم، نیاز مردم مناطق مختلفی از ایران را برطرف کند و هم، توانایی صنعتی‌شدن داشته باشد؛ موضوعی حول تأمین آب برای بسیاری از نقاط ایران که هوای مرطوب دارند، ولی آب ندارند!

در مرحلهٔ بعد، با زحمات یک تیم بیست‌نفره، موضوع دقیق‌تر شد و شکل مسابقه به خود گرفت. حامیان دولتی و غیردولتی متعددی نیز حاضر شدند که با تیم برگزاری همکاری کنند. با کمک مرکز کارآفرینی دانشگاه، امکان حمایت این نهاد از تیم‌های برگزیده و ساخت یک کارآفرین واقعی از آن‌ها در صورت تمایل، فراهم شد. دانشجویان نیز بدون هیچ‌گونه محدودیتی می‌توانستند در این رویداد شرکت کنند و از جوایز میلیونی آن بهره ببرند. فرصتی که تا آن زمان در دانشکده پیش نیامده بود و بعد از آن هم تا الآن پیش نیامده است!



در مسابقهٔ ملی مکانیک برتر ابتدا تیم‌های علاقه‌مند به شرکت در مسابقه، در اسفند ۹۷ به‌صورت اینترنتی ثبت‌نام کردند و با توجه به قوانین مسابقه، به تألیف پیش‌نویسی از طرح خود برای حل سؤال مسابقه پرداختند و پس از تکمیل، آن را برای داوری ارسال نمودند. تیم داوری متشکل از سه نفر از اساتید دانشکده، آقایان دکتر شفیعی، دکتر تقی‌پور و دکتر موسوی بود. این تیم طرح‌های ارسالی را با دقت ارزیابی کرده و به طرح‌های برگزیده، کمک‌هزینه‌ای برای ساخت محصول، اختصاص داد. پس از آن، تیم‌های راه‌یافته به مرحلهٔ دوم، باید دستگاه خود را ساخته و در زمان مشخص‌شده برای تست، به محل برگزاری مسابقه می‌آوردند. در تابستان ۹۸ پس از انجام فرایند تست در یک فضای رقابتی در سالن مطالعهٔ ساختمان قدیم دانشکده که به اتاق تست تبدیل شده بود، براساس امتیازبندی‌های از پیش تعیین‌شده، تیم‌های برتر معرفی و از آن‌ها تقدیر به عمل آمد. در پایان مسابقه، پنج تیم از سراسر کشور (شهرهای تبریز، اردکان، بیرجند و ...) توانستند وارد مرحلهٔ نهایی شوند، محصول نهایی ساخته‌شدهٔ خود را به دانشکدهٔ مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی شریف بیاورند و با آن به رقابت با سایر تیم‌ها بپردازند.

همی‌دانم الآن تیم‌های برگزیده در چه حالی هستند و دارند چه کار می‌کنند. هرکجا که هستند برایشان آرزوی سلامتی و موفقیت می‌کنم. در نهایت مسابقهٔ ملی مکانیک برتر به فضل الهی و با همراهی یک تیم بسیار دوست‌داشتنی برگزار شد و در ظاهر، پروندهٔ آن بسته شد. ولی دغدغه‌هایی که باعث برگزاری آن شده بود، همیشه و در هر نسلی زنده است. دغدغه‌هایی که باعث شد یک اتفاق کم‌نظیر (اگر نگوییم بی‌نظیر) در تاریخ دانشکده و محور بیفتد و ثابت کند که می‌توان از یک دفتر کوچک در دانشکده، بلندپروازی کرد و برای پیشرفت کشور گام برداشت.

شده بود که پای ثابت این جلسات باشم. مدتی بعد نیز مسئولیت هدایت این تیم را به عهده گرفتم. آن روزها زمان زیادی از آمدن ورودی‌های ۹۹ و ۱۴۰۰ به دانشکده نگذشته بود و هدف اصلی تیم، جذب این دانشجویان به جلسات بود. در همین راستا حجم فعالیت‌های جانبی و کیفیت موضوعات انتخابی، افزایش پیدا کرد. تلاش شد که موضوعات نسبت به قبل، جذاب‌تر و بحث‌برانگیزتر باشند. همچنین فعالیت‌هایی از جمله برگزاری چالش لهجه انگلیسی، طراحی معما، معرفی بازی، تعریف داستان در قالب پادکست، آموزش اصطلاحات و ... تعریف گردید. برگزاری پانتومیم تک‌کلمه‌ای به زبان انگلیسی و تغییر بستر به کلاب‌هاوس نیز از کارهای جدید آن دوره بود. لازم به ذکر است که برای انجام این فعالیت‌ها، افرادی که مهارت بالایی در زبان انگلیسی داشتند، شناسایی و جذب این تیم شدند. همچنین تبلیغات گسترده‌ای جهت جذب دانشجویان نیز صورت گرفت.



متأسفانه علی‌رغم تمام این تلاش‌ها و ایده‌های اجراشده، جلسات ما از سوی ورودی‌های جدید، حمایت کافی نشد. در دوره بعدی محور نیز چندین جلسه با تغییر برخی روش‌ها برگزار شد؛ اما پس از آن، جلسات تاک‌تایم تا زمان حضوری شدن مجدد دانشگاه متوقف شدند. چند هفته پس از آغاز ترم حضوری در دوره سی‌ام محور، جلسات تاک‌تایم با تمرکز روی موضوعات هر جلسه، به صورت حضوری آغاز شدند. وضعیت فعلی تاک‌تایم نسبتاً خوب و جمعیت جلسات مناسب است؛ اما همچنان استقبال از سمت ورودی‌های جدید کم است. برای آشنایی بیشتر با این سلسله‌جلسات و فعالیت‌های تیم، می‌توانید به کانال تلگرامی و صفحه تاک‌تایم در وبسایت دانشکده مراجعه کنید.

<https://www.mech.sharif.ir/fa/talktime>
https://t.me/talk_time_mehvar

سلسله‌جلسات تاک‌تایم چند سال پیش با هدف تقویت مهارت‌های دانشجویان در زبان‌هایی غیر از فارسی (عمدتاً انگلیسی)، توسط انجمن علمی دانشکده مهندسی مکانیک (محور) شروع شد. ایده کلی این جلسات، جمع‌کردن تعدادی از دانشجویان و ایجاد یک بحث آزاد بین آن‌ها در رابطه با موضوعاتی متنوع، به زبان‌های خارجی بود. طی سال‌های قبل از کرونا، این جلسات به صورت حضوری و به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی برگزار شده و شاهد استقبال نسبتاً مناسبی از سوی دانشجویان بوده است. با شروع دوران کرونا و مجازی شدن دانشگاه، این جلسات نیز در فضای مجازی و عمدتاً در بستر وی‌کلس انجمن علمی، ادامه پیدا کردند. هم‌زمان با آغاز دوره ۲۸ محور، تیم تاک‌تایم هم شاهد تغییراتی بود و تلاش زیادی جهت تقویت مهارت‌های زبانی انگلیسی در بستر کانال تلگرامی صورت گرفت. فعالیت‌های جانبی در این دوره شامل معرفی کلمات مرتبط با موضوع هر هفته، تهیه پادکست‌های کوتاه از نظرات افراد علاقه‌مند به موضوع آن هفته، گرفتن کوئیز گرامر یا لغت و ... می‌شد. من هم تقریباً کمی بعد از شروع کار این دوره، به تیم اضافه شدم و انجام بخشی از فعالیت‌ها را به عهده گرفتم. جذابیتی که زبان انگلیسی برای من داشت و این امکان که می‌توانستم با سایر علاقه‌مندان در یک مدت مشخص صحبت کنم، باعث





شکیبا احمدی
۹۷ مکانیک

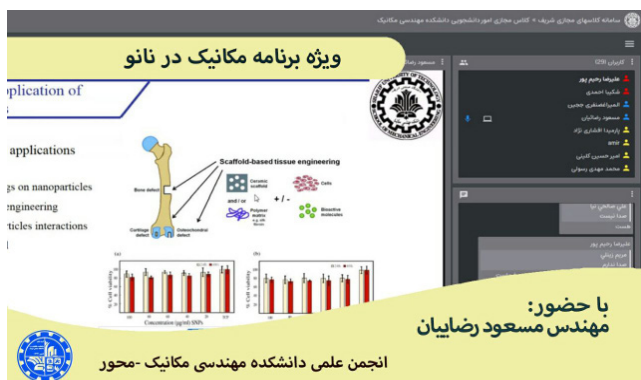
بخش علمی محور ۲۸

در میان برنامه‌های متنوع و متعدد محور، برنامه‌های بخش علمی، به‌خصوص در سال‌های گذشته و در نبود بخش مسابقه، تنها قسمتی بودند که بار علمی بودن انجمن را به دوش می‌کشیدند. برنامه‌هایی که جدا از جنبه سرگرمی و ایجاد بستر گفتگو بین دانشجویان، کمی تخصصی‌تر به آنچه در رشته مهندسی مکانیک می‌گذرد، می‌پرداختند.

این بخش، با دعوت از مهندسان و استادان کاربلد در حوزه‌های مختلف که عمدتاً روی پروژه‌های صنعتی جدی در مقیاس بزرگ، یا به قول خودمان خفن کار می‌کردند، فعالیت خود را آغاز کرد. آن‌ها سعی می‌کردند در جلسه‌های حضوری یک تا دوساعته کاری را که کرده‌اند، ارائه دهند و طبق انتظار، دانشجویانی که بازده توربین را فقط در جلسه امتحان حساب کرده بودند و با طول پیچ فقط در پروژه‌های طراحی اجزا سر و کار داشتند، به لمس تجربه کارهای صنعتی، حتی به صورت دست دوم، علاقه نشان می‌دادند. بعد از مدتی گروهی از دانشجویان در محور ۲۶ تصمیم گرفتند به این برنامه‌های نامنظم سر و سامان بدهند و آنجا بود که «کاتالوگ» متولد شد؛ برنامه‌ای که زمینه‌ساز ورود من و تعدادی دیگر، به بخش علمی محور در سال‌های آینده بود. رسالت این برنامه این بود که مانند کاتالوگ یک محصول که تمام اطلاعات مربوط به جنبه‌های مختلف آن را در برمی‌گیرد، دانشجویان را با جنبه‌های مختلف مهندسی مکانیک آشنا کند و به‌عنوان یک ایده اولیه، بسیار هم موفق بود. در محور ۲۸ اما به این نتیجه رسیدیم که این برنامه، نیاز به تحول دارد و دست‌به‌کار شدیم. مجازی بودن هم به کمکمان آمد و دیگر، دغدغه هماهنگی ورود با شماره ملی و گرفتن کلید «سمعی بصری ۱» و تهیه آب‌جوش برای پذیرایی بعد از جلسه را نداشتیم. البته که استرس وضعیت اینترنت مدعو و پیداکردن ساعت مناسب، وقتی مدعو آن سر دنیا نشسته بود و ... جایگزین شدند؛ اما فعالیت دانشجویی بدون چالش عملاً معنا ندارد.

در مورد برنامه‌ها با دو ایراد کلی مواجه بودیم؛ اول اینکه هر مدعو فقط در یک زمینه (مثلاً صنعت) متخصص بود و سؤال‌هایی که در زمینه‌های دیگر (مثلاً کار پژوهشی) مطرح می‌شدند، اکثراً بی‌پاسخ می‌ماندند و دوم اینکه زمان یک جلسه برای پوشش‌دادن همه زمینه‌ها محدود بود و همواره مطالب زیادی ناگفته می‌ماند. برای رفع همزمان این دو مشکل، تصمیم گرفتیم چند برنامه جدید تعریف کنیم. در قدم اول نکته‌ای که توانست ما را از سردرگمی نجات دهد و به کارمان نظم بدهد، انتخاب یک «تم» برای برنامه‌ها بود. هر ماه یک تم که یکی از شاخه‌های مهندسی مکانیک بود، مثل نانومکانیک، انتخاب می‌شد و در همان موضوع، شش برنامه با شش مدعو مختلف برگزار می‌شد که عبارتند از کاتالوگ اول، کاتالوگ دوم، استارت، رادار، معرفی نرم‌افزارهای مرتبط و معرفی نیازهای صنعت. موضوع کاتالوگ اول، معرفی پژوهش‌های در جریان آن شاخه و موضوع کاتالوگ دوم، معرفی آن شاخه در صنعت بود. موضوع برنامه استارت، کارآفرینی در حوزه مورد نظر بود که با دعوت از یک کارآفرین یا مدیر استارت‌آپ برگزار می‌شد و برنامه رادار نیز، با دعوت از یک فعال صنعتی یا استاد در کشورهای دیگر، به معرفی شاخه مد نظر و کاربردهایش در خارج از مرزها می‌پرداخت. در انتها نیز معرفی نرم‌افزارهای مرتبط و کاربردی آن زمینه و معرفی نیازهای صنعت را با حضور نماینده‌ای از شرکت‌های صنعتی فعال، داشتیم.

مخاطب اصلی برنامه‌های ما دانشجویان سردرگم بودند که اکثرشان را ورودی‌ها تشکیل می‌دادند. آن‌ها یا نمی‌دانستند به کدام گرایش علاقه‌مندند یا نمی‌توانستند در دوراهی صنعت و آکادمی انتخاب کنند. ما سعی کرده بودیم هر اطلاعاتی را که می‌تواند در تصمیم‌گیری مسیر آینده به‌کار بیاید، برایشان یک‌جا روی سینی بگذاریم. البته با توجه به سطح و کیفیت جلسات، سال‌بالایی‌ها هم بی‌نصیب نماندند و در واقع این جلسات به محل خوبی برای ایجاد لینک‌های قوی و به‌روزرسانی خود در حوزه فعالیت فعلی‌شان هم تبدیل شدند.



این جلسات، علی‌رغم اینکه سطح بالایی داشتند، اما همچنان قابل دنبال‌کردن بودند. علاوه بر این، گستردگی و تنوع موضوعات، شناخته‌شده بودن و رزومه‌های قوی مدعوها، نظم و پیوستگی برگزاری برنامه‌ها و در نهایت کار خیره‌کننده تیم رسانه باعث شده بود برنامه‌های بخش علمی به یکی از پرتعدادترین برنامه‌های محور تبدیل شوند؛ به‌طوری که در هر جلسه تعداد زیادی شرکت‌کننده از خارج دانشگاه داشتیم و تعداد شرکت‌کننده‌ها در بعضی جلسات به بیش از صد نفر می‌رسید. خستگی ناشی از کار سخت و مداوم و هماهنگی و برنامه‌ریزی جلسات، در نهایت با پیام‌های تحسین و تشکر بعد از هر برنامه که به اکانت محور ارسال می‌شد، از تن ما در می‌رفت و البته با آرشیکردن فیلم‌های ضبط‌شده جلسات روی آپارات محور، این میراث ماندگار را برای نسل‌های بعد نیز به یادگار گذاشتیم!

https://t.me/Mehvar_scientific_section/436





چراغی برای راهی روشن

سیدپارسا قزوینی
۹۸ مکانیک

مجموعه پادکست چراغ، چرا و چگونه؟

شده بود و رشد خوبی هم داشت. حال، وقت تبلیغ بود. به ادمین کانال روزنامه پیام دادم که اگر می‌شود تبلیغ قسمتی از چراغ را بکند و نتیجه‌اش گذاشته‌شدن لینک کانال و تبلیغی بلندبالا برای چراغ بود. پس از آن بود که سیل مخاطبین سراریز شد و کار ما سخت‌تر!



بسیاری پیام دادند و خواهان این بودند که با توجه به چالش‌های مختلف خانم‌ها در جامعه و به‌خصوص در این رشته، به سراغ یک خانم برویم. پس مهندس «شهرزاد حنیفه» مهمان بعدی چراغ شد. او از مکانیک، علاقه‌اش به کارآفرینی و چالش‌های مختلف زنان در این رشته گفت.

کم‌کم به روزهای پایانی محور ۲۹ نزدیک می‌شدیم و انرژی‌ها تحلیل می‌رفت؛ اما هنوز یک قسمت مانده بود. قسمتی که البته هیچ گاه منتشر نشد، به علل مختلف. مصاحبه‌ای بود از یکی از هزاران فارغ‌التحصیل شریف که حال در خارج از کشور به سر می‌برد و چقدر هم تلخ بود. یادم هست در جایی از مصاحبه مهمان گفت: «من هم ایران را دوست دارم. مگر می‌شود خانم را دوست نداشته باشم؟ ولی هرچه زیر و زبر کردم، دیدم که فعلاً نمی‌شود. نمی‌دانم شاید روزی برگردم، اما فعلاً این‌طور به‌نظر نمی‌رسد». و چه بسیار افرادی که این‌گونه هستند. نمی‌دانم چه زمانی کشور آن چیزی می‌شود که امثال آن مهمان ما، برگردند؛ اما این را می‌دانم که یکی از راه‌های رسیدن به آن زمان، همین چراغ‌هاست. چراغی که ما باید آن را بیفزاییم.

<https://www.mech.sharif.ir/cheragh>
https://t.me/cheragh_mehvar

تابستان ۱۴۰۰ بود، تقریباً دو سال می‌شد که دانشجو بودم و دو سال می‌شد که به‌دنبال پاسخ پرسش «چه کار می‌خواهم بکنم؟» می‌گشتم. به مرور زمان و صحبت با افراد مختلف، متوجه شدم که من نه اولین شخصی هستم که این سؤال را دارد و نه آخرین. کم‌کم ایده‌ای در ذهنم شکل گرفت. کاغذی برداشتم و روی آن عاقبت مکانیکی‌های مختلفی که می‌شناختم را نوشتم؛ یکی دکتری می‌خواند، یکی مرد صنعت شده بود، دیگری به‌دنبال علوم انسانی رفته بود، یکی مهاجرت کرده بود و ... به تعداد آدم‌ها، قصه و داستان مختلف وجود داشت و به تعداد آن داستان‌ها، درس برای آموختن. پس چراغی افروختیم که راه آینده‌مان را نشان دهد.

لیست اولیه را تکمیل کردم؛ یک صنعتی، یک آکادمیک، یک خانم، یک مهاجرت کرده و یک علوم انسانی خوانده، پنج قسمت اولمان را تشکیل می‌دادند. اما دقیقاً قسمت چه چیزی؟ قالب ارائه‌مان قرار بود چه باشد؟ نتیجه بحث و جدل‌های فراوان شد، پادکست. دوران کرونا بود و پادکست شنیدن رونق زیادی گرفته بود. پس به‌سرعت یک تیم سه‌نفره تشکیل دادیم و کار را شروع کردیم. نخستین کار، مشخص کردن مهمانان بود. پرسش از فارغ‌التحصیلان و صدا البته گشت و گذار در لینکدین، ما را به مدعوین می‌رساند؛ اما باز هم انتخاب‌ها زیاد بودند. آن‌ها که به دل صنعت زده بودند، کم نبودند. تصمیم بر این شد که حالا که افراد مورد نظر تقریباً در یک سطح‌اند، کمی از چهارچوب دانشگاه‌مان بیرون بیاییم و به‌جز حوالی خیابان آزادی، جاهای دیگر را هم ببینیم؛ شاید آسمان، در «علم و صنعت» و «امیرکبیر» رنگی دیگر باشد و حقیقتش به‌نظرم این‌گونه بود. «محمد مهدی اختری» فارغ‌التحصیل دانشگاه علم و صنعت و مدیرعامل شرکت «فیدار سلامت پارسیان»، نخستین مهمانمان بود. استرس داشتیم؛ آیا کار شنیده می‌شود؟ تدوینش خوب است؟ مجری خوب است؟ مهمانان چطور؟ اصلاً چقدر به درد دانشجویان می‌خورد؟ همه این‌ها پس از انتشار و گرفتن بازخوردهای خوب زیاد، رنگ باخت و از اینکه خلق می‌کردیم، لذت می‌بردیم!

سپس نوبت گام دوم بود. گام دومی که چه‌بسا اهمیتش از گام اول بیشتر بود. جست‌وجوها ما را رساند به «سیدحسین موسوی» که اگر بخواهم رزومه‌اش را بنویسم، احتمالاً چندین صفحه از این شماره گرفته می‌شود. دو قسمت منتشر

یاد باد آن روزگاران، یاد باد

مرور خاطرات برنامه‌های چند سال اخیر محور از نگاه خمش!

جشن بدون سانسور نمی‌شه!

علیرضا کلاتری و مرتضی معماری

۹۶ مکانیک (دوره ۲۵، شماره ۵)

... همه چیز آرام و معمولی پیش می‌رفت تا اینکه به روز مراسم نزدیک شدیم و فهمیدیم که عملاً هیچ کار قابل ملاحظه‌ای انجام نداده‌ایم! باید حجم زیادی از کارها در مدت بسیار کمی انجام می‌شد و افرادی لازم بودند که تحت هر شرایطی، کار را به نحو احسن انجام دهند و متأسفانه در آن شرایط، دیواری کوتاه‌تر از ورودی‌ها پیدا نشد. یکی پس از دیگری مسئولیت‌ها را قبول کردیم و با اعتماد به نفسی فوق‌العاده شروع به کار کردیم. سختی کار را وقتی فهمیدیم که تمام ایده‌هایی که داشتیم، توسط بچه‌ها رد می‌شد و تنها بهانه هم این بود که «مسئول مربوطه تأیید نمی‌کند». ولی ما کارها را همان‌طور که می‌خواستیم پیش بردیم و با هر زحمتی که بود، شرایط برگزاری مراسم را تا لحظه آخر فراهم کردیم. و اتفاق خاصی هم نیفتاد! ...

یادداشتی بر مراسم معارفه دانشکده مکانیک

شکیبا احمدی

۹۷ مکانیک (دوره ۲۶، شماره ۲)

... بدون شک یکی از جذاب‌ترین قسمت‌های جشن، مسابقه بود که قرار بود در آن چند نفر از دانشجویان هنر خوانندگی خود را به نمایش بگذارند؛ از بحث مجاز یا غیرمجاز بودن محتوای آهنگ‌ها که بگذریم، می‌رسیم به یک رویداد جذاب بی‌سابقه؛ آنگاه که زبان از گفتن بازمی‌ماند. موسیقی آغاز می‌شود و جناب آقای کاظم‌زاده، رئیس دانشکده، داوطلبانه برای ما «امشب شب مهتابه» می‌خواند! الحق که از یک شریفی باصالت چنین کاری برمی‌آید! ...

چرخ‌دنده‌ها و انارها

پارمیدا افشاری‌نژاد

۹۷ مکانیک (دوره ۲۶، شماره ۲)

... مسابقه هم شامل دو بخش هندوانه‌خوری شراکتی و میز داغ بود که در بخش هندوانه‌خوری اعضای دو گروه دونفره باید پشت‌به‌پشت می‌ایستادند و یکی از پشت سر، به دیگری هندوانه می‌خوراند. در مسابقه بعدی هم دو نفر از هم سؤال اطلاعات عمومی می‌پرسیدند و اگر کسی نمی‌توانست جواب دهد، یک لیوان آب روی او پاشیده می‌شد. البته این‌طور که معلوم شد، یکی از شرکت‌کننده‌ها جواب‌ها را دیده بود. پس به همین مناسبت، در نهایت پارچ آب روی داور ریخته شد. خلاصه در مورد مسابقه، تا آنجا که ما با بقیه دانشکده‌ها مقایسه کردیم، تقریباً در مسابقه مکانیک، با صرف نظر از چند نفر که غرق شدند، بیشتر از همه خوش گذشت؛ هرچند آقای طاهری (مسئول سالن جابر) چنین نظری نداشتند ...

مازیا با اتاق فرار؟!!

آرمین مالکی

۹۷ مکانیک (دوره ۲۷، شماره ۲)

... نوبت به اسکپی‌روم می‌رسد. این برنامه با هدف آشنایی بیشتر بچه‌ها با ساختمان دانشکده، سرگرمی و البته سرکار گذاشتن بچه‌ها در ۵ ایستگاه، تدارک دیده شده بود. مسابقه ساعت ۱۷:۱۵ روز سه‌شنبه، ۱۶ مهر، با شرکت ۴ گروه ۶ نفره شروع شد. ایستگاه اول در U بود. جایی که رزومه چند استاد در کنار در اتاقشان نصب شده بود و بچه‌ها با پرکردن جدول و درآوردن رمز آن، به ایستگاه بعد یعنی سالن مطالعه رفتند. در آنجا باید پانتومیمی را حدس زده و با تبدیل کلمه به حروف ابجد، لپتایی با کیبورد به هم ریخته را باز می‌کردند و با تایپ یک کلمه، به ایستگاه بعد یعنی کمدهای کنار سایت می‌رفتند. در آنجا با تعدادی کمد باز مواجه شدند. در یکی از کمدها یک کلید به همراه دستگاه پخش‌کننده صدا مخفی شده بود. با زدن دکمه پخش صدا، یک کد مورس برایشان پخش شد که شماره کمد کلید را به آن‌ها می‌داد. در آن کمد یک کاغذ با نوشته UV پیدا کردند که مسیری به کمدی دیگر بود که در آن مکان ایستگاه بعد یعنی اتاق سمعی و بصری را مشخص کرده بود. در ایستگاه چهارم، یک روزنامه و یک جدول نصب شده بود که باید از متن روزنامه دو عدد بیرون می‌آوردند. سپس باید جدول اعداد را پر کرده و شماره پاکت دارای رمز را پیدا می‌کردند که در آن، محل ایستگاه بعد یعنی سردر دانشکده مشخص شده بود. در ایستگاه آخر با حل نقشه‌های مهندسی، مسابقه را تمام کرده و به محور رفتند. در آنجا با تعیین برنده و دادن جایزه ارزنده (لواشک) به آن‌ها مسابقه تمام شد.

شب پلدای ۹۹

اسماء حلاجی

۹۹ مکانیک (دوره ۲۸، شماره ۵)

... جلسه ساعت شش تعیین شده بود؛ من بی‌صبرانه منتظر شروع شدن آن بودم و خب این برای کسی که در کلاس‌هایش با حداقل یک ربع تأخیر حاضر می‌شود، کمی عجیب است؛ حس می‌کردم بالاخره رویم حساب باز شده است و این حس، بسیار جذاب بود. (اصلاً همین الان که دارم برایتان می‌نویسم هم، یک اتفاق باحال محسوب می‌شود!) وقتی جلسه شروع شد، هرکسی فیلم‌هایی را که انتخاب کرده بود، به اشتراک گذاشت تا بهترینشان انتخاب شود. من نزدیک به ۱۰ الی ۱۲ فیلم آماده کرده بودم که دو تا از آن‌ها انتخاب شدند. برای بقیه هم به همین صورت بود. بعد از انتخاب فیلم‌ها شروع کردیم به بحث در مورد چگونگی برگزاری مسابقه که حدود یک ساعت طول کشید و نتیجه خوبی هم به همراه داشت. تصمیم بر این شد که ابتدا شش داوطلب مشخص شوند و سه گروه دونفره تشکیل گردد و هر گروه، دو فیلم را دوبله کند. بعد از این جلسه، دوستان در محور چندین ساعت دیگر نیز برای بقیه بخش‌های جشن، جلسه داشتند و کلی زحمت کشیدند؛ خلاصه خودماني آن می‌شود: «دمشان گرم»! ...

فرار کوتاه مدت از زندان

معراج حسن‌زاده

۹۹ مکانیک (دوره ۳۰، شماره ۲)

... با همه این تفاسیر، کارهای جشن شروع شد. برای هر بخش یک مسئول مشخص و تیم تشکیل شد. جلسات هماهنگی برگزار شدند و حدود دو هفته با همکاری خیلی از دوستان و گاه کم‌کاری عده‌ای گذشت تا اینکه به شنبه، دو روز مانده به جشن پلدا، رسیدیم. خبر رسید که دانشگاه تا دوشنبه به علت آلودگی هوا تعطیل است. بین خوشحالی و ناراحتی بقیه دانشجویان به دلایل مختلف خودشان، تیم ما سردرگم بود. چه بر سر جشنمان می‌آمد؟ یعنی تمام زحمات این دو هفته تیم، هیچ و پوچ می‌شد؟ به سرعت با دکتر کریمی و دکتر ارجمند حرف زدم و با تیم برگزاری جشن، جلسه فوری گذاشتیم تا در این مورد حرف بزنیم که باید چه کار کنیم.

- اگه دانشگاه تعطیل باشه، می‌تونیم برای این همه دانشجو مجوز ورود بگیریم؟

- اصلاً بچه‌ها تو روز تعطیل میان جشن؟

- اگه بچه‌ها بیان و ما نتونیم جشنی برگزار کنیم که راضی‌شون کنه چی؟

و هزار اما و اگر دیگر که دومینووار ادامه پیدا کردند و انتهایش چه شد؟ تقریباً هیچ! ...



یک شیرینی پردردسر

زهرا موسوی

۹۸ مکانیک

تصور شما از محور چیست؟

از دانشجویان که بگذریم، می‌رسیم به اساتید و مسئولان دانشگاه. در محور، تقریباً برای هر کار کوچک و بزرگی به محور نیاز دارید، به‌اضافهٔ مقداری خواهش و التماس و کوچک‌کردن خودتان! آخرش هم احتمالاً کمی نصیحت خواهید شنید و باید بروید خودتان را برای دفعهٔ بعدی آماده کنید! متأسفانه اکثر کسانی که مجبورید با آن‌ها تعامل کنید، درک خاصی از فعالیت دانشجویی ندارند!

اصلاً نباید از ابتدا تا انتهای یک برنامهٔ نوعی محور را با یکدیگر مرور کنیم. فرض کنیم شما از مراحل قبل عبور کرده‌اید؛ یعنی یک ایدهٔ قابل اجرا دارید که مطمئناً پاكردن در كفش دیگران محسوب نمی‌شود، افکار عمومی و خصوصی نسبت به آن مثبت است و مجوز آن نیز اخذ شده است. اولین سؤال این است که بودجهٔ کافی دارید یا خیر. البته بعد از مدتی متوجه می‌شوید که نیازی به پرسیدن این سؤال نیست؛ چون پاسخش همیشه منفی است. خب چاره‌ای نداریم جز اینکه به حساب محور دست بزنیم یا اینکه بخش زیادی از انرژی‌مان را بگذاریم برای پیدا کردن اسپانسر. گفتم انرژی؛ این انرژی دقیقاً مربوط به چه کسانی است؟ فعالین محور؟ همان کسانی که کافی است سوت بزنند تا سراسیمه به کمکتان بشتابند؟ راستش را بخواهید از این خبرها نیست. تقریباً در همهٔ فعالیت‌های دانشجویی، با کمبود نیرو مواجه هستیم و لازم است که از انواع ترفندهای مختلف از جمله تحسین، تشویق، تطمیع، تحکیم، خواهش، التماس و امثالهم استفاده کنیم. پس از جذب نیرو، زمان وادار کردن آن‌ها به انجام آن کاری است که پذیرفته‌اند. بله، همین قدر عجیب. افراد، کار را می‌پذیرند، اما آن را به‌درستی انجام نمی‌دهند یا حتی اصلاً انجام نمی‌دهند! به هر حال، یکی از چالش‌های بزرگ محور، مجبور کردن آدم‌ها به کار داوطلبانه است. وقتی قرار نیست به کسی برای انجام کارش مزد بدهی، مجبور کردنت، کار راحتی نیست. ساده بگویم؛ همهٔ آدم‌ها مسئولیت‌پذیر نیستند و تمام! خب باز هم فرض کنیم که این مرحله را نیز مانند مراحل قبلی با موفقیت پشت سر گذاشته‌ایم. آیا موفقیت کل پروژه، تضمین شده است؟ قطعاً خیر! زمانی که در اختیار هر دورهٔ محور است، برای به‌نتیجه‌رساندن کارهای بزرگ کافی نیست و ایده‌های بزرگ، حتماً باید در اول دوره به ذهن برسند؛ وگرنه، باید به‌عنوان یک عضو محور، توانایی سپردن کار نیمه‌تمامات را به دورهٔ بعد، داشته باشید، یا اینکه بیش از یک دوره در دسره‌های محور را به جان بخرید!

شاید اکنون نگاهتان به این سؤال که هدف آدم‌ها از عضویت محور چیست، تغییر کرده باشد؛ اما لازم به ذکر است که عضو بودن در محور، علاوه بر دسره‌هایش، پر از شیرینی است؛ شیرینی‌هایی که تجربه کردن آن‌ها، برای اکثر افراد، ارزش سختی کشیدن را دارد.

محور! با دیدن این کلمه چه چیزی به ذهنتان می‌رسد؟ از آنجایی که اینجا ویژه‌نامهٔ سی‌سالگی محور است و نه ویژه‌نامهٔ ورودی‌ها، قرار نیست وقتتان را با توضیح اینکه محور چیست و کجاست و چرا به آن محور می‌گوییم و دم‌زدن از ترکیب شاید فراموش‌شدهٔ «محور فعالیت‌های دانشجویی» بگیریم. بلکه منظورم این است که تصوراتان از محور چیست. محور جایی است که دانشجویها در کنار یکدیگر با خوبی و خوشی فعالیت می‌کنند؟ جایی که آدم‌ها برای خوشگذرانی، فعالیت در آن را انتخاب می‌کنند؟ فکر می‌کنید دقیقاً چه فعل و انفعالاتی در ذهن یک نفر رخ می‌دهد که تصمیم می‌گیرد عضو محور شود؟

به طور کلی فعالیت دانشجویی کار لذت‌بخشی است. قصد اثبات این موضوع را ندارم؛ اما اگر کمی فکر کنید، متوجه می‌شوید که اگر این‌گونه نبود، هیچ‌کسی فعال دانشجویی نمی‌شد! خب من هم همین‌طور بودم. از کار کردن برای محور لذت می‌بردم. به این سؤال که چه می‌شود که یک نفر تصمیم می‌گیرد عضو محور شود، فکر کردید؟ دقیقاً نمی‌دانم چه شد. البته حدس می‌زدم که دیگر قرار نیست خیلی خوش بگذرد! وقتی عضو محور نیستی، مسئولیت هیچ‌چیز بر گردنت نیست. کافی است صرفاً کاری را که بر عهده گذاشته شده، درست انجام دهی. بعدش هم احتمالاً با حجم بالایی از دزدانی روبه‌رو می‌شوی. اینکه اساساً آن کار درست است یا نه، ربطی به تو ندارد. مثلاً اگر قرار است متنی برای همین خمش بنویسی که از نظر مخاطب مشکلی داشته باشد، حداقلش این است که دلت به نظر مثبت آن کسی که نوشتن را بر عهده‌ات گذاشته، گرم است. اما وقتی عضو محوری، دیگر تو آن کسی هستی که دیگران باید به او دلگرم باشند و اگر بخواهی به نظرات گوناگون اهمیت بدهی، آن وقت است که کارت سخت می‌شود.

شاید با خودتان بگویید که حرف آدم‌ها مهم نیست، اما این دستورالعمل برای محور کار نمی‌کند. تو در محور با رأی آدم‌هایی انتخاب شدی که توقع دارند کار مثبتی برایشان انجام دهی و هدفت هم باید همین باشد. پس نمی‌توانی به نظر آدم‌های متفاوت اهمیت ندهی. بله! آدم‌های متفاوت و در نتیجه نظرات متفاوت؛ همین است که کار را سخت می‌کند. این آدم‌ها انواع مختلفی دارند؛ بعضی‌هایشان دانشجویان معمولی هستند، بعضی‌هایشان عضو گروه‌ها و تشکلهای دیگر و بعضی از آن‌ها نیز از اساتید و مسئولان دانشگاه‌اند. فکر می‌کردم که اختلافات محور و صنفی، جدی‌تر از یک شوخی مسخره نیست. اما وقتی در مناظرهٔ انتخابات صنفی، از کاندیداها در مورد نحوهٔ تعامل با محور پرسیده می‌شود، خودتان لطف کنید و تا ته ماجرا را تصور کنید. البته فقط همین یکی نیست. با وجود اینکه تقریباً هیچ مرز مشخصی برای فعالیت‌های هیچ تشکلی تعریف نشده، همواره باید مواظب باشید کسی حس نکند که پا در کفش کرده‌اید.



فرار اجباری از زندگی تک‌بعدی

محمدحسین عبداللّهی

۱۴۰۰ دریا

محور، مخالف جامعهٔ تک‌بعدی‌ساز

زندگی ما سرشار از شرایط و ویژگی‌هایی است که ما را به سمت تک‌بعدی بودن سوق می‌دهد. تک‌بعدی بودن برای بعضی از ما به این شکل است که ما را به انجام یک کار خاص محدود می‌کند. خیلی از ما (مخصوصاً در این دانشگاه) تنها کاری که بلدیم انجام دهیم، درس خواندن است. بعضی از ما با این روند زندگی آکادمیک، اگر اتفاق خاصی نیفتد، تنها جایی که ممکن است دست به سیاه و سفید بزنیم، داخل کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها است. دست‌بردن به انجام ساده‌ترین کارهای اجرایی در این افسرفری که ما در آن احاطه شده‌ایم کاملاً بی‌دلیل و غیرممکن است.

از طرفی انجمن‌های علمی علی‌الخصوص محور در جامعهٔ شدیداً دوقطبی فعلی، هنوز به‌عنوان جایی هستند که از تکرر نسبتاً بالایی بین اعضایشان برخوردارند و همه نوع آدمی در آن‌ها کار می‌کند. این ویژگی برای خارج کردن ما از تک‌بعدی بودن جامعهٔ اطرافمان به‌شدت لازم است. ما در محور با افرادی کار می‌کنیم که گاهی ۱۸۰ درجه مخالف ما هستند و علی‌رغم چالش‌هایی که بعضاً به وجود می‌آید، تفاهم اعجاب‌آوری می‌آید. ما در محور با افرادی کار می‌کنیم که گاهی ۱۸۰ درجه مخالف ما هستند و علی‌رغم چالش‌هایی که بعضاً به وجود می‌آید، تفاهم اعجاب‌آوری می‌آید. ما در محور با افرادی کار می‌کنیم که گاهی ۱۸۰ درجه مخالف ما هستند و علی‌رغم چالش‌هایی که بعضاً به وجود می‌آید، تفاهم اعجاب‌آوری می‌آید.

محور یاد می‌گیریم. در نهایت به‌نظر می‌رسد تمام سختی‌هایی که کارکردن در محور به همراه دارد، شیرینی‌هایی هم دارد که عمدهٔ این شیرینی‌ها، بعد از کارکردن در محور است. این شیرینی عمدتاً در غالب مهارت‌ها و ویژگی‌های مثبتی است که در ما نهادینه می‌شود و تا آخر عمر همراه ماست. من و همهٔ اعضای محور (البته عضو محور بودن صرفاً به رأی آوردن در انتخابات نیست) و البته همهٔ کسانی که عضو شورای مرکزی محور نیستند اما جزوی از خانوادهٔ محور هستند، به این دلایل باید خودمان را مدیون محور بدانیم.

اما تک‌بعدی بودن انواع دیگری هم دارد. تک‌بعدی بودن برای عده‌ای از ما در تعامل ما با بقیه نمود دارد. وقتی ما فقط اطرافیان و دوستان خودمان را از یک نوع انسان، با یک نوع تفکر و عملکرد انتخاب می‌کنیم. این تک‌بعدی بودن به مراتب از نوع قبلی هم بدتر و هم خطرناک‌تر است. در این بین، در این جامعه و اتمسفری که سرتاسرش ما را به سمت تک‌بعدی بودن سوق می‌دهد، لازم است که در ابتدا این شرایط را درک کنیم و بعد از آن، راهکار مناسب را پیدا کنیم. محور ما را به اجبار از این اتمسفر جدا می‌کند و ما را مجبور می‌کند که کارهایی انجام بدهیم که این کارها با آن جامعهٔ تک‌بعدی‌ساز در تضاد است، زیرا که محور ما را مجبور می‌کند جز درس خواندن کارهای دیگری هم انجام دهیم. محور ما را مجبور می‌کند از زندگی آکادمیک خارج شویم. محور گاهی ما را در قامت برگزارکنندهٔ یک رویداد قرار می‌دهد و از یک دانشجوی دائماً سرکلاس‌برو، یک آدم مدیر و اجرایی می‌سازد. محور کتاب و لپ‌تاپ را از دستان ما می‌گیرد و حتی گاهی ما را مجبور به یادکنک‌باد کردن برای یک جشن یا رویداد می‌کند. محور ما را مجبور می‌کند در عین یک دانشجوی ساده و بی‌تجربه بودن، مشغول مذاکره با مدیران دانشگاه و حتی مدیران ارشد کارخانه‌های کشور شویم.

رنگ و بوی زندگی

علی محدث‌زاده

۹۷ مکانیک



اینکه مدعو جلساتمان، دانشجو یا استادی باشد که کیلومترها با ما فاصله دارد، مسئله‌ای بود که اگر قبل‌تر مطرح می‌شد، اصلاً راه‌حل‌های آسانی برای آن قابل تصور نبود، اما این اتفاق عجیب و غریب، به‌راحتی محقق شده بود.

اما برای جشن‌ها هنوز دغدغه داشتیم. اولین برنامه‌ای که قرار بود برگزار شود، جشن ورودی‌های ۹۹ بود. جشنی که در روزهای آغازین مهرماه برگزار شد و از اولین جشن‌های مجازی سطح دانشگاه بود. چند روز منتهی به جشن، اضطراب برگزاری و اینکه در نهایت چه می‌شود، اما همان را بریده بود. دل در دلمان نبود که سد مجازی را بشکنیم و نشاطی هرچند کوچک برای دانشجویانی به ارمغان آوریم که از دانشگاه و آن‌همه ذوق‌هایی که برایش داشتند، فقط چند گروه و سامانه دیده بودند دانشجویانی که رنگ دانشجویی را تا مدت‌ها نمی‌چشیدند. آن جشن با تمام دغدغه‌هایی که داشتیم برگزار شد و امید و انگیزه‌ای شد برایمان و به ما نشان داد که می‌شود با این ویروس شوم هم ساخت و زندگی را رها نکرد. می‌شود زنده بود و ادامه داد و می‌شود فعالیت دانشجویی که حیات دانشگاه است را زنده نگه داشت. جلو رفتیم و از تجربیات قبلی برای رویدادهای بعدی نیز استفاده کردیم و روز دانشجو و یلدا و رویداد یاد استاد را با همان وضع برگزار نمودیم.

هرچند مجازی شدن زندگی، بزرگترین سکنه‌ای بود که جامعهٔ ما در چند سال اخیر به آن دچار شد، اما یک نکتهٔ مهم را به ما آموخت و آن هم این است که با همهٔ این بلاها، می‌توان زنده بود و ساخت و ادامه داد.

یک محور تماماً مجازی

کسانی که محور را از دور می‌شناسند و کمتر در فعالیت‌های شرکت کرده‌اند، آن را با جشن‌های خاطره‌انگیزش به یاد می‌آورند. با اینکه جشن‌ها نقاط عطفی در خاطرات فعالین محور بوده و هستند، ولی محور، فقط این‌ها نبوده است. محور پر است از فعالیت‌ها و جلسه‌های هم‌فکری و پیگیری و به‌ثمرنشت‌ها. برای ما محور پیش از همه چیز جمعی از دوستان خوب بود که شاید به امید دیدارشان به دانشگاه می‌آمدیم و ملال روز را تحمل می‌کردیم.

روزهایی که کشورمان مهمان ناخوانده‌ای به نام کرونا را به خود دید، همه انتظار داشتند که مشکل قرنطینه‌ها و از هم دور بودن‌ها، چندروژه حل شود. ولی این ویروس نحس، ول‌کن نبود. کم‌کم باید می‌پذیرفتیم که یکی از بزرگ‌ترین دل‌خوشی‌هایمان را از ما گرفته است. دیگر از دانشگاه فقط یک لپ‌تاپ باقی‌مانده بود و کلاسی مجازی که انگیزه‌ای برای شرکت در آن نداشتیم. می‌گویند ریشهٔ کلمهٔ انسان، انس است. آدمی می‌تواند و این‌طور سرشته شده که با هر شرایطی خو بگیرد. آدمی توقف ندارد و شرایط خارجی راهش را نمی‌بندد. آموزش دانشگاه خیلی سریع راه‌حل را پیدا کرده بود. ولی فعالین دانشجویی هنوز فرصت زیادی می‌خواستند تا با شرایط جدید خود را وفق دهند. وقتی در تابستان ۹۹ محور جدید شکل گرفت، بزرگ‌ترین معضلمان این بود که چطور آن‌همه برنامه و فعالیت را در قالبی جدید شکل بدهیم. به هر حال، آستین‌ها را بالا زده و مشغول شدیم.

بخش علمی محورمان خیلی سریع خود را با شرایط جدید وفق داد و جلسات مجازی آن، شروع به شکل‌گرفتن کردند؛ اما خیلی زود متوجه شدیم که مجازی شدن همه چیز اگرچه رنگ‌وبوی زندگی و زنده بودن را از ما گرفته، اما امکانی عجیب را جلوی رویمان قرار داده که قبل‌تر تصورش هم دشوار بود؛





بسی رنج بردیم در این محوری

معراج حسن زاده
۹۹ مکانیک

چالش‌ها از نوع محوری!



از فردای آن روز که نه، اما از چند روز بعد، فعالیت‌هایمان را به‌طور جدی‌تر شروع کردیم. اولین برنامه بزرگ ما، این بود که بالاخره برای ورودی‌هایی که دومین روز دانشگاهشان را هرگز فراموش نخواهند کرد، یک دوره‌ی ساده بگیریم؛ اما انگار سگ سیاه بدشانسی قرار نبود ما را رها کند و این بار، بلایای طبیعی در برابرمان قد علم کردند و سرانجام، برنامه‌ای که از همان روزهای اول شروعش کرده بودیم، برای همیشه کنسل شد. ما آه‌کشان ادامه دادیم تا به جشن یلدا رسیدیم. جشنی که شاید حیاتی‌ترین نقطه زمانی این محور باشد! البته بلایای طبیعی همچنان دست‌بردار نبودند، اما ما این بار جدی‌تر از قبل بودیم و تصمیم گرفتیم هر طور که شده، جشن یلدا را برگزار کنیم؛ آن هم روزی که دانشگاه تعطیل بود! لازم به ذکر است که بلایای طبیعی در اینجا تنها نبودند و موانع بسیار دیگری بر سر راه ما وجود داشتند. بگذریم، به هر حال، یلدا برگزار شد. این شب طولانی سال علاوه بر خاطرات خوبش، تجربه‌های مثبت و منفی زیادی برای ما به همراه داشت که در ادامه راهمان بسیار کمک‌کننده بودند. در واقع یلدا، نقطه عطفی برای محوری بود و از آن روز به بعد، دیگر تقریباً درس‌های ما با کائنات و زمین و زمان به پایان رسید و فعالیت‌هایمان روی غلتک افتاد (توجه کنید؛ تقریباً!).

از داستان‌سرایی که بگذریم، این محور مشکلات دیگری نیز دارد. بخش عظیمی از مشکلات ما از همان دوران منحوس کرونا نشئت می‌گیرند. اصلی‌ترین مشکل از همان ابتدا، همان‌طور که گفتیم، نبود فرهنگ دانشگاه حضوری و فعالیت دانشجویی، بین اکثریت جامعه دانشگاهی بوده است. هنوز که هنوز است، بیشتر فعالیت‌های محور توسط تعداد محدودی فعال انجام می‌شود (البته از حق نگذریم، وضعیت نسبت به اوایل دوره خیلی بهتر شده ولی قطعاً جای بهبود دارد).

به هر حال، این دوره محور، یک دوره عادی نبوده است و به قولی بسی رنج بردیم در این محوری. نمی‌دانم که اکنون و حتی در آینده، چگونه از این محور یاد می‌شود؛ اما این را بدانید که ما با وجود همه چالش‌ها و مشکلات، از هیچ تلاشی مضایقه نکردیم تا محور را سر پا و فعال نگه داریم. همواره هم، گوشمان شنوای نظرات مفید، ایده‌های جدید، نقدهای تند، حرف‌های دل، سخنان ناگفته، غرهای زده‌نشده، ناسزاهای قابل پخش و حتی غیر قابل پخش شما هست تا بتوانیم در کنار یکدیگر، به رشد این خانواده کمک کنیم.

متنی که در آستانه خواندن آن هستید، قرار است زندگی یک سال اخیر من را نشان بدهد. (برای شروع، دلم سیگار و یه پنجره می‌خواد!) بیایید برگردیم به انتخابات محور؛ دورانی که در به‌در به‌دنبال دانشجوی فعال می‌گشتیم تا وارد محور کنیم؛ ولی امان از دل غافل که دو سال دانشگاه مجازی، تقریباً بدنه فعالیت دانشجویی را از بین برده بود (دانشجویی که دو سال را پشت یک لپ‌تاپ سپری کرده، چه می‌داند فعالیت دانشجویی چیست و به چه دردی می‌خورد؟) بالاخره پس از این در و آن در زدن‌های فراوان، موفق شدیم تعدادی داوطلب پیدا کنیم. به هر حال، انتخابات با تمام حاشیه‌هایش برگزار شد و شورای مرکزی محور سی تشکیل شد.

شروع این محور برای من، همراه با نوتیفیکیشن اشدن در گروه «شورای مرکزی محور ۳۰» بود؛ مثل همه چیزهایی که دو سال قبلش تجربه کرده بودم. در یک ماه اول این دوره، من تنها عضوی بودم که جلسات را مجازی دنبال می‌کرد و خب زل‌زدن به یک تخته مات برای دو ساعت، کار ساده‌ای نیست. جلسات با موضوعات مختلف ادامه پیدا کردند؛ از جمله برنامه‌ریزی برای ورودی‌های دانشکده که مهم‌ترین دغدغه محور در آن روزها بود.

این یک ماه اول، طبق روال معمول همه محورها، صرف برنامه‌ریزی برای آغاز کارها شد و دقیقاً زمانی که داشتیم وارد مرحله اجرا می‌شدیم و جان می‌گرفتیم، جانمان را از ما گرفتند. البته نه فقط ما؛ بلکه همه، آن روزها دغدغه دیگری داشتند و هیچ‌کس به خودش اجازه نمی‌داد به چیز دیگری فکر کند. همین‌طور دست و پا شکسته ادامه دادیم تا رسیدیم به دهم مهر. روزی که تیر خلاصی بر همه روزهای گذشته‌اش بود، روزی که من را به فکر استعفا انداخت، روزی که تمام نمی‌شد، روزی که نمی‌توان از آن نوشت. آن روز، بیانیه‌ای را برای محور رقم زد و تمام فعالیت‌هایمان حدود یک ماه متوقف شد. البته این بیانیه صرفاً برای اعلام این توقف بود. چون آن روزها نه ما دل و دماغ کارکردن داشتیم و نه استقبالی از فعالیت‌های انجمن‌های علمی می‌شد. همان روزها بود که مسئله استعفای دبیر هم به مسائلمان اضافه شد (همون گل بود به سبزه نیز آراسته شد قدیمی‌ها!).

روزها به همین شکل گذشتند تا روزی که برگه تغییر دبیر را امضا کردم (و چه می‌دانستم چه اتفاق‌ها که در انتظارم نیستند). در هر انجمنی تغییر دبیر، به‌دنبال خودش خیلی از چیزها را تغییر می‌دهد. ما نیز محور را از نو آغاز کردیم؛ آغازی در اواسط آبان‌ماه! طبعاً شما نمی‌توانید بدون دانستن تاریخ، تاریخ دیگری را رقم بزنید. پس اینجا بود که نیاز به تجربه قدیمی‌ترهای محور حس می‌شد. به سراغ ادوار محور رفتیم و در یک جلسه حداقل دوساعته از تجربیات آن‌ها بهره‌مند شدیم. (البته لازم به ذکر است که در این جلسه مهم، تنها چهار نفر از اعضای محور حضور داشتند!) در جلسه با ادوار، از مشکلاتمان گفتیم و از محورهای حضوری قدیم شنیدیم؛ از درس‌هایشان، چالش‌هایشان و مشکلاتشان و دیدیم که شرایط آن‌ها نیز شباهت زیادی به شرایط ما داشته است؛ پس اگر یک بار این‌گونه مشکلات حل شده‌اند، باز هم خواهند شد. از همه این موارد مهم‌تر، این بود که دیدن شور و اشتیاق ادوار برای حضور در این جلسه و کمک به ما، پس از این همه سال، به ما اثبات کرد که محور چیزی فراتر از فقط یک انجمن علمی است. محور یک خانواده بزرگ است که سی سال زنده و سر حال به کار خود ادامه داده و هیچ چیزی نتوانسته جلوی پویایی و طراوت این خانواده را بگیرد. بعد از اتمام این جلسه، یک جلسه داخلی‌تر پشت‌مک تشکیل شد (که البته بعد از آن نیز از این‌گونه جلسات زیاد داشتیم!) و جمله تأثیرگذار آن شب برای من را رقم زد: «قدرت محورو دست کم نگیر!»

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشکده مهندسی مکانیک (محور)

مدیر مسئول: زهرا موسوی

سر دبیر: مریم کریمی جعفری

صفحه آرا: فاطمه دلاورخلفی

طراح جلد: معراج حسن زاده

ویراستاران: عاطفه سادات جمالی زاده، کیمیا طاهریان، مریم کریمی جعفری، زهرا موسوی
همکاران این شماره: شکیبا احمدی، علی انصاری، عاطفه سادات جمالی زاده، معراج حسن زاده،
فاطمه دلاورخلفی، سبجان رحمانی، کیمیا طاهریان، محمدحسین عبداللہی، سیدپارسا قزوینی،
زهرا کرمی، مریم کریمی جعفری، علی محدث زاده، زهرا موسوی



mehvar.mech.sharif.ir

با ما در تماس باشید:



@mehvargroup



@khamesh_mehvar



[mehvargroup](https://www.instagram.com/mehvargroup)



[khamesh_mehvar](https://www.instagram.com/khamesh_mehvar)